



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی شرط مشروعیت عمل شخصیت های حقوقی

بحث در این بود که اگر عملیات شخصیت حقوقی و تصرفات او نامشروع باشد {به این صورت که} ^۱ در اساسنامه آن اینگونه درج شده که صلاحیت او محدود به اعمال نا مشروع و غیر شرعی باشد، آیا خود شخصیت حقوقی -با قطع نظر از اعمال او- به عنوان یک شخصیت حقوقی یا نهاد رسمی، مشروعیت پیدا می کند یا اینکه اصلاً چنین شخصیت حقوقی منعقد نمی شود؟

بیان شد که (اعتبار شرط مشروعیت عمل در مشروعیت شخصیت حقوقی) مبتنی بر این است که دلیل بر مشروعیت شخصیت حقوقی چه باشد؟

ادامه بررسی صورت اول عدم مشروعیت عمل، بر اساس ادله صحت عقود

اگر دلیل مشروعیت شخصیت حقوقی، اطلاقات {صحت و نفوذ} عقود و ایقاعات باشد {گفته می شود} دو وجه وجود دارد که ثابت می کند که این ادله، علاوه بر اینکه منصرف از مشروعیت بخشیدن به اعمال {نامشروع} شخصیت هستند، از مشروعیت بخشیدن به خود این شخصیت حقوقی نیز منصرف هستند.

خلاصه بیان اول

بیان اول {که در جلسه گذشته مطرح شد} این بود که در ارتکاز عرفی این نکته وجود دارد که اساساً این نوع ادله مانند اطلاقات «المؤمنون عند شروطهم»^۲ و «وفوا بالعقود»^۳ و امثال آن به صدد مشروعیت بخشیدن به تصرفات در ضمن قانونی هستند که گوینده «المومن عند شروطهم» و امثال آن، آن را جعل کرده است. این {ارتکاز} اختصاص به {خطابات} شارع مقدس اسلام ندارد اگر در هر مملکتی {از سوی قانونگذار} گفته شود که به قرارداد های خود وفا دار باشید و ایقاعات و عقود شما امضا شده و قانون برای آنها احترام قائل است، منظور {قراردادها و} عقود و ایقاعاتی است که در ضمن قوانین آن مملکت انجام شود نه آنهایی که قانون مملکت را نقض کرده و نظام قانونی آن را به هم بریزد. این ارتکاز مثل قرینه متصله در کنار این تعبیر ها وجود دارد از این رو اطلاق از آنها فهمیده نمی شود

^۱ تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.

^۲ وسائل الشیعة ۲۱: ۲۷۶.

^۳ سوره مائده: ۱.



وقتی تمام اعمال این نهاد حقوقی و شخصیت حقوقی نقض قانون و خلاف شرع بوده و حرام باشد، طبیعی است که «وفوا بالعقود» و «المومن عند شروطهم» نمی تواند این شخصیت حقوقی را شامل شود و از همان ابتدا منصرف {از آن} است {زیرا} آن قرینه ارتکازی مانع می شود که اطلاق این تعبیرات، شامل این شخصیت های حقوقی شود.

بیان دوم؛ حیثی بودن اطلاقات ادله صحت عقود

{بیان دوم بر اساس} نکته دیگری {است} که در کلام برخی از بزرگان برای عدم شمول اطلاقات عقود و ایقاعات نسبت به شخصیت های حقوقی یا اعمال آنها - که فرقی میان آن نیست- مطرح شده است. آن نکته این است که تعبیراتی مثل «وفوا بالعقود» یا «المومنون عند شروطهم» حیثی هستند؛ یعنی از همان ابتدا یک حیثیت خاصی را در نظر گرفته و به آن مشروعیت می دهند. وقتی {شارع} می گوید «وفوا بالعقود» یعنی عقدها از این جهت که عقد هستند لزوم وفاء دارند بیع از این جهت که بیع است و قرارداد خاصی است - با قطعی نظر از متعلق آن که چه چیزی باشد- صحیح است. شرط از این جهت که شرط است «المومنون عند شروطهم» اقتضا می کند که مومنین باید به آن پایبند باشند. این منافات ندارد که از ناحیه حیثیت دیگری {این عقد یا شرط} ممنوع باشد و وجوب وفاء نداشته نباشد. شارع بگوید از جهت اینکه این عقد است باید به آن عمل کرد اما به خاطر {وجود} حیثیت دیگری، می گوید که نباید عمل کرد.

بنابراین اگر فقط حیثیت عقدی آن، اطلاقات شامل آن می شود اما حیثیت دیگری وجود دارد که گفته می شود ممکن است به خاطر آن شارع بگوید به آن عمل نکنید به طور مثال در بیع خمر از این جهت که بیع است و قرارداد است باید به آن عمل کرد و از این جهت که متعلق آن خمر است می گوید به آن عمل نکنید {و این نهی از عمل به آن} با احل الله البیع که فقط از حیث اینکه بیع است تنفیذ می کند منافات ندارد.

{در بحث ما نیز} اگر گفته شود اطلاقات صحت عقود شامل شخصیت حقوقی می شود، گفته می شود {این ادله اقتضا می کند} که شخصیت حقوقی از این جهت که شخصیت حقوقی است مشروع است اما از جهت اعمال آن شخصیت حقوقی که به طور کلی اعمال خلاف شرع است، این شخصیت حقوقی مشروع نیست. مانند همان مطلبی که در بیع گفته می شود که از این جهت که بیع است احل الله البیع {حلیت آن را می رساند} اما جهت دیگری {وجود دارد که} با آن تراحم کرده و مانع انعقاد بیع می شود که همان حیثیت تعلق بیع به خمر باشد اینجا نیز گفته می شود از این حیثیت که شخصیت حقوقی است اطلاقات شامل آن می شود و آن را تنفیذ می کند اما از جهت متعلق شخصیت حقوقی که موضوع آن افعال حرام است مانع از تنفیذ شخیت حقوقی می شود.

{به عبارت دیگر می توان گفت که ادله صحت عقود} از جهت خاصی در مقام بیان است {یعنی} از این جهت که عقد است اما از این جهت که متعلق آن چیست در مقام بیان نیست {از این رو} منافات ندارد که دلیل دیگری آن را نقض کند و بگوید چون این حیثیت دوم را دارد به آن عمل نکنید.



در شخصیت حقوقی اگرچه اطلاق ادله نفوذ شامل این فرد از شخصیت حقوقی که برای افعال نامشروع ایجاد شده می شود {از این جهت که بر معامله با او عقد صدق می کند و یا بر اعتبار و انشای شخصیت حقوقی ایقاع صدق می کند} اما با توجه به ادله منع، مانع شمول اطلاق نسبت به این فرد می شود.

ادله نفوذ معاملات اقتضا می کند که این عقد از این جهت که عقد است حلال است اما منافاتی ندارد که گفته شود چون متعلق آن حرام است پس این عقد حرام است و باطل است. ادله نفوذ نسبت به این فرض که متعلق آن حرام باشد دلالت ندارد که در آن صورت نیز نافذ و مشروع است. از همان ابتدا اطلاق از شمول نسبت به عقدی که متعلق آن حرام باشد منصرف است. اطلاق شامل نمی شود گویا از همان ابتدا گفته است که بیع هایی حلال و نافذ است که عنوان دیگری آنها را ممنوع نکند و حرام قرار ندهد؛ از همان ابتدا مقید است. {به عبارت دیگر} آن عقود نافذ هستند که حیثیت دیگری غیر از عقدیت نداشته باشد که حیثیت دوم مانع این عقد باشد فقط حیثیت عقدی در نظر گرفته است پس شامل مواردی که حیثیت دیگری غیر از حیثیت عقدی دارند نمی شود و آنها مانع این عقد می شوند.

بررسی بیان دوم

این وجه در مباحات قابل پذیرش است اما در الزامیات شاید نتوان این وجه را پذیرفت. {توضیح اینکه} در امور مباح گفته شده که اباحه همواره حیثی است {به طور مثال} وقتی گفته می شود آشامیدن شیر مباح است؛ یعنی از این جهت که شیر است، نوشیدن آن مباح است؛ اما منافات ندارد که در صورت تنجس، ادله «اجتناب عن النجس» شامل آن شود؛ زیرا {در دلیل حلیت شیر} از جهت شیر بودن این ماهیت من حیث هی در نظر گرفته شده و حلیت آن بیان شده است نه از جهت نجس بودن یا غصبی بودن؛ از این رو هیچ تعارض و تزاممی میان آنها نیست. این طور نیست که ادله اجتناب از نجس یا مال مغضوب، دلیل حلیت شیر را تخصیص بزند بلکه دلیل حلیت شیر از همان ابتدا اطلاق نداشت زیرا اطلاق آن از جهت خاصی بود.

این مطلب در امور ترخیصی گفته شده است اما اگر دلیل الزامی وارد شده و بگوید به طور مثال غصب حرام است، حیثی نیست؛ یعنی حیثیت آن بر تمام عنوانی دیگر غلبه دارد. نمی توان گفت اگر دلیل دیگری آمد و گفت که غصبت زمین حلال است از حیث زمین بودن حلیت آن را بیان کرده است و دلیل حرمت غصب از جهت غصب بودن حکم آن را بیان کرده است بلکه مخصص آن خواهد بود و با آن تعارض {و تنافی} پیدا می کند {زیرا} دلیلی که می گوید غصب حرام است یعنی از همه جهات چون غصب است حرام است. در الزامیات بنابر قاعده گفته می شود که حیثی نیست. در اینجا نیز اگر بنا باشد شخصیت های حقوقی از راه شمول «وفوا بالعقود» نسبت به آنها، تصحیح شود و مشروعیت آن ثابت شود، گفته می شود «وفوا بالعقود» حکم الزامی است همچنین «المؤمنون عند شروطهم» به این معنا است که مؤمنین باید به



شروط خود پایبند باشند اگر این ادله را شامل شخصیت حقوقی بدانیم به معنای مشروعیت آن است. اینگونه نیست که بیانگر صرف اباحه باشد و بعد گفته شود اباحه ها حیثی هستند.

بله اگر کسی بگوید این مورد نیز مانند اباحه است و یا اگر به آن مشروعیت داده می شود به نوعی به اباحه برمی گردد نه الزام و یا اگر مثل اوفوا بالعقود و المومنون عند شروطهم الزام باشد، در موارد عقود و ایقاعات حیثی هستند {این بیان می آید} اما دیگر وارد این بحث نمی شویم و به صورت اجمالی اشاره شد که این بیان منوط به این بحث است که آیا حیثی بودن احکام در جایی که به نحو مطلق گفته می شود اختصاص به مباحث دارد یا شامل الزامیات نیز می شود؟ {که در جای خود باید مطرح شود}.

نتیجه

بنابراین {حتی اگر در بیان دوم اشکال شود} دست کم، بیان اول در اینجا جاری است که ادله عقود و ایقاعات از مواردی که متعلق آنها مخالف خود شریعتی باشد که این عقود و ایقاعات را تنفیذ می کند منصرف است. اگر می گوید عقود و ایقاعات و نذر و یمین و شرط نافذ هستند یعنی در صورتی که در ضمن قوانین من باشند نافذ هستند اما نسبت به صورتی که تجاوز از این قوانین باشد اطلاق ندارد.

البته می توان به ادله ای که المومنون عند شروطهم را مقید کرده است به اینکه مخالف با کتاب و سنت نباشد یا محلل حرام نباشد به عنوان مقید منفصل^۱ و در برخی موارد متصل تمسک کرد^۲ اما آنچه در اینجا ادعا می شود فراتر از آن است به این صورت که از ابتدا اصلاً اطلاقی ندارد که بعد اختصاص به مقید متصل داشته باشد از همان ابتدا شامل این موارد نمی شود نه اینکه شامل باشد و بعد مخصص مانع شود و جلوی آن را بگیرد.

بررسی شرط مشروعیت عمل شخصیت حقوقی بر اساس دلیل ولایت فقیه

{در مباحث گذشته} مطرح شد که ادله مقتضی اعتبار شخصیت حقوقی هستند مختلف هستند و یکی از آنها، ادله ولایت فقیه است. اگر دلیل بر مشروعیت شخصیت حقوقی دلیل ولایت فقیه باشد گفته شد که آنچه از این ادله استفاده می شود این نیست که {با حکم ولی فقیه} شخصیت حقوقی به رسمیت شناخته می شود و ولی فقیه جعل حکم وضعی کرده و آن را تنفیذ کند بلکه آثار شخصیت حقوقی را مترتب می کند و افراد را به ترتب آثار شخصیت حقوقی ملزم می کند مثلاً اگر شرکتی شیئی را خرید {یا فروخت} اگرچه این شخصیت حقوقی مشروع نیست و خرید او نیز به این خاطر که اهلیت خرید نداشت بیع و شراء حقیقی نیست؛ اما ولی فقیه می تواند بگوید {بر اساس} همان بیع صوری که با شرکت

^۱ رک: وسائل الشیعة ۲۲: ۳۶ و ۱۸: ۱۷.

^۲ رک: وسائل الشیعة ۱۸: ۱۷.



انجام داده است خریدار یا فروشنده ملزم است که در مقام عمل آن ثمنی {را که اگر بیع صحیح بود} باید بدهد، به فروشنده بدهد و اگر {بر همان اساس} باید مثنی بدهد آن را به خریدار بدهد؛ در حقیقت الزام به آثاری می کند که اگر شخصیت حقوقی مشروع بود آن آثار مترتب می شد. مثل اینکه اگر ماشین سازی اراک ماشینی را فروخت، به طرف مقابل گفت می شود که بعد از تحویل ماشین باید ثمن آن را بدهد و به این شرکت گفته می شود که باید ماشین را تحویل دهد بر اساس این بیان ولی فقیه به خاطر مصالحی که در مملکتی می بیند -مثل اینکه که شرکت ها در رشد تولید و توسعه اقتصادی، موثر هستند- طرفین معامله را به آثار شخصیت حقوقی الزام می کند با اینکه آن بیع صورت گرفته نافذ نیست اصلاً بیعی تحقق پیدا نکرده است و این شرکتی که این مال را فروخت رسمیت و اهلیت خرید و فروش نداشت. پس بنابر این فرض که اعتبار شخصیت حقوقی را جر از راه ولایت فقیه نتوانستیم ثابت کنیم ولی فقیه می تواند فقط آثار را مترتب کند

حال اگر شرکت حقوقی تشکیل شده که همه اعمال آن نامشروع است مثل اینکه یک شرکتی برای ساخت مشروبات الکلی یا خرید و فروش آن تشکیل شد یا صندوقی مالی به عنوان صندوق قرض ربوی تاسیس شد با هدف و غرض دادن قرض ربوی تشکیل شد و امثال این امور که عمل نامشروع است، آیا ولی فقیه می تواند آثار این شخصیت حقوقی را مترتب کند؛ با توجه به اینکه آثار آن، عمل کردن به آن معاملات و وفای به آن است؟ در اینجا دو مسئله وجود دارد:

فرع اول: حکم به ترتب آثار معاملات مشروع

مسئله اول این است که ولی فقیه {آثار} عمل مشروع این شخصیت های حقوقی را که به صورت اتفاقی کار مشروعی را انجام دادند مترتب کند مثل اینکه {شرکت خرید و فروش مشروبات الکلی} یک جنس غیر الکلی خرید و فروش کند یا {موسسه قرض ربوی} در موردی قرض غیر ربوی دهد آیا آنها را می تواند تنفیذ کند یا خیر؟ این اولاً بستگی به آن بحثی دارد که در مباحث قبل اشاره شد و به تفصیل به آن پرداخته نشد که اگر شرکت ها بر خلاف آیین نامه عمل کردند نافذ است یا خیر؟ ثانیاً حتی اگر گفته شود نافذ نیست ولی فقیه می تواند اعمال خلاف اساسنامه را نیز مترتب کند به این شرط که مصلحت ملزمه ای در اینجا وجود داشته باشد.

فرع دوم: حکم به ترتب آثار اعمال نامشروع

{مسئله دوم این است که} آیا ولی فقیه می تواند نسبت به اعمال حرام شخصیت حقوقی، حکم به ترتب آثار کند؟ {در همان مثال های مطرح شده} اگر مشروبات الکلی را فروختند آیا می تواند به خریدار الزام کند که باید پول را به آن شخصیت حقوقی بدهی؟ یا اگر قرض ربوی داد آیا می تواند کسانی که قرض گرفته اند را ملزم کند که شما را هم باید



بدهید؟ اینها اعمال حرامی است و حکم آن بستگی به این دارد که محدوده ولایت فقیه را تا کجا بدانیم؟ آیا ولی فقیه می تواند حرام را حلال کند؟

معمولا این طور گفته می شود که فقیه در صورتی که مصلحت ببیند این صلاحیت را دارد که می تواند حلال ها را الزامی کند، امور مباح را تبدیل به امور الزامی کند. به طور مثال اینکه سفر کردن به مکه و عتبات و رفتن به زیارت برای اشخاص مباح است ولی او بگوید شما را از این سفر ها منع می کنم و جایز نیست بروید یا آنها را ملزم کند که اگر کسی می خواهد برود باید گذرنامه تهیه کند و یا باید عوارض پرداخت کند و یا به طور مثال در شرایط شیوع بیماری کرونا بگوید رفتن زیارت امام رضا ع در مشهد ممنوع است با اینکه این سفر امر مستحب و مباحی است اما می تواند افراد را الزام کند که این فعل بر آنها جایز نباشد و یا به طور مثال در جایی که خانه شخصی در میان جاده قرار گرفته است با اینکه برای این شخص که مالک خانه است مباح است که بفروشد {و به چه مقدار بفروشد} الناس مسلطون علی اموالهم، اما شخص را به فروش خانه و حتی به قیمت مشخص الزام می کند.

{این مطلبی است که معمولا نسبت به صلاحیت ولی فقیه گفته می شود} اما آیا نسبت به عکس این صورت که حرام را حلال کند آیا صلاحیت دارد؟ در جواب گفته می شود که در صورتی که {آن تکلیف الزامی} در تراحم با مصلحت اقوی و واجب الزامی دیگری باشد می تواند اینچنین کند. مثل اینکه بر مستطیع واجب است که حج برود اما اگر این تکلیف در تراحم با واجب بالاتری مانند حفظ حکومت اسلامی قرار گرفت در اینجا ولی فقیه می تواند جلوی آن واجب را به خاطر مزاحمت با واجب اقوی و یا مزاحمت با حرام اقوی بگیرد. این مسئله داخل در باب تراحم می شود و تشخیص آن که آیا اقوی است یا خیر با فقیه است.

{در محل بحث نیز} اگر ولی فقیه این صندوق ربوی را به هم بزند در حالیکه بسیاری از مردم ربا گرفته اند و این سبب می شود که نظام اقتصادی کشور به هم بریزد و یا اگر زمانی اینگونه شود که بانک ها همه ربا می گرفتند و ربا می دادند و بعد شخصی حکومت اسلامی تشکیل داد اگر بگوید بانک ها را باید بست در این صورت تمام اقتصاد مملکت به هم می ریزد؛ {در اینجا} تا زمانی که این ضرورت وجود دارد می تواند بگوید این راه را ادا دهید و حرام را حلال کند یا به طور مثال کارخانه ای که تجارت خمر می کرده است یا عده ای از موسسات و شرکت ها در حال حاضر وجود دارند که تولید و توزیع و یا تجارت مواد مخدر می کنند که شکی نیست که کار حرامی است؛ در صورتی که مصلحت در این باشد که این خمر ها را به کسانی که حلال می شمرند و پایبند نیستند بفروشند و یا موارد مخدر را به دشمنان اسلام {بفروشد} می تواند چنین کند.

البته این بیان مشروع بودن شخصیت حقوقی را تصحیح نمی کند؛ زیرا از صلاحیت های ولی فقیه نیست که احکام وضعی جعل کند اما می تواند آثار {تکلیفی} آن را مترتب کند در صورتی که مصلحتی باشد. به طور مثال ملکیت را نمی تواند جعل کند اما در صورتی که مصلحت اقتضا کند همه آثار {تکلیفی} ملکیت را مترتب می کند مثل اینکه دیگران حق



تصرف در این پول را ندارند خود او حق تصرف دارد و می تواند با آن خرید و فروش انجام دهد و تمام آثار را مترتب کند البته این دائر مدار مصلحتی است که تشخیص داده است.^۱ البته اثر عملی میان این بیان و اینکه فقیه جعل حکم وضعی کرده باشد وجود ندارد اما از نظر فقهی نمی توان گفت که ولی فقیه صلاحیت جعل حکم وضعی را دارد^۲ البته این بیان برای کسانی که ولایت فقیه را نمی پذیرند و یا نسبت به اوامر او بی اعتنا هستند نمی آید.

بررسی شرط مشروعیت عمل شخصیت حقوقی بر اساس دلیل لزوم اختلال نظام

یکی از ادله مشروعیت شخصیت حقوقی، لزوم اختلال نظام بود که اگر شارع مقدس شخصیت های حقوقی را نپذیرد اختلا نظام پیش می آید همانطور که نسبت به بعضی از امور به اختلال نظام استدلال می شود مثل اینکه اگر قضاوت قاضی نافذ نباشد یا اگر بر بعضی اشخاص دارای شرایط واجب نباشد که قضاوت کنند اختلال نظام پیش می آید و می دانیم که شارع مقدس اجازه اختلال نظام را نمی دهد اینکه اگر هرکسی با کسی دعوایی دارد بدون رجوع به قاضی خودش مطالبه کند مستلزم هرج و مرج می شود و شارع به اختلال نظام راضی نیست. از این رو کشف می کنیم که شارع مقامی را برای قضاوت نصب کرده است و اشخاص خاصی را برای قضاوت نصب کرده است و باید دید که آن اشخاص لازم است چه صفت هایی داشته باشند که در اینجا قدر متیقن آن اخذ می شود به طور مثال افرادی که مجتهد باشند مرد باشند حلال زاده باشند و ...، به عنوان قاضی نصب شده اند. محقق خویی مسئله قضاوت را از این طریق حل کرده و فرموده است که دلیلی بر وجوب قضا یا نفوذ قضای قاضی نداریم و در کتاب القضا به لزوم اختلال نظام تمسک می کند.

در مورد شخصیت حقوقی نیز همین مطلب گفته می شود که اگر شخصیت های حقوقی مانند شرکت ها و احزاب و بیمارستان ها و غیر آن را مشروع ندانیم اختلال نظام لازم می آید که شرح آن گذشت {حال باید دید که} آیا با این دلیل می توان مشروعیت شخصیت های حقوقی که تمام اعمال آنها نامشروع است را ثابت کرد و گفته شود که همه

^۱ البته اینکه گفته می شود فقیه {تشخیص دهد} مستشارانی دارد، مجلسی وجود دارد پارلمانی هست و بحث می شود و شورای نگهبان مطرح می شود در نتیجه تشخیص کل نظام می شود که در راس آن فقیه قرار داده است کسانی که ولایت فقیه را قبول دارند مشروعیت اینها را به ولایت اصلی بر می گردانند.

^۲ بر اساس مبنایی که ظاهراً نظر مرحوم شیخ در رسائل است چیزی به نام حکم وضعی در شریعت نیست بلکه آنچه هست همه احکام تکلیفیه است و حکم وضعی منتزع از احکام تکلیفیه است (رک: فرائد الاصول ۳: ۱۲۶) به طور مثال ملکیت چیزی جز انتزاع از اباحه تصرف، وجوب دفع ثمن، وجوب دفع مثنی و امثال آن نیست و زوجیت چیزی غیر از لزوم تمیکن زوجه و لزوم نفقه دادن زوج و نظایر آن از احکام تکلیفیه نیست چیزی ورای اینها به نام زوجیت نداریم، طبق این مبنا روشن است که ولی فقیه حکم وضعی جعل نمی کند و ولی فقیه به همین مناشی انتزاع حکم می کند اما اگر حکم وضعی وجود داشته باشد جزء صلاحیت های ولی فقیه نیست که آن را جعل کند و بحث آن در گذشته مطرح شد.



شخصیت های حقوقی حتی شرکت های تجارت مواد مخدر، قاچاق انسان، شرکت های تولید فیلم های متبدل به این خاطر که شرکت حقوقی هستند مشروع هستند زیرا اختلال نظام پیش می آید؟

به نظر می رسد که {از عدم اعتبار این شخصیت های حقوقی} اختلال نظامی لازم نمی آید. دلیل اختلال نظام دلیل لبی است و باید به قدر متیقن آن اخذ کرد و بر فرض تمام بودن این دلیل، قدر متیقن آن این است که شرکت هایی که اعمال آنها اعمال صحیح و مشروعی است {معتبر هستند} این دلیل اطلاقی ندارد که برای {اعتبار} شرکت هایی که تمام اعمال آنها نامشروع است به آن تمسک شود.

اما به صورت فرضی اگر از عدم مشروعیت شخصیت های حقوقی صاحب اعمال نامشروع نیز اختلال نظام پیش بیاید به طور مثال آن قدر مؤسسات ربوی در کشور زیاد باشد که اگر نامشروع باشد اختلال نظام لازم بیاید در این صورت در حقیقت ضرورت اقتضا کرده است که چون می دانیم شارع قائل به اختلال نظام نیست {آن را پذیرفته است این در حقیقت} به همان تراحم بر می گردد که وظیفه فقیه یا رییس دولت است که تشخیص دهد آیا چنین تراحمی در این حد وجود دارد که مصحلت اقوایی وجود داشته و تراحم کند و بعد گفته شود چون این چنین اختلال نظامی پیش می آید از این رو آن شخصیت های حقوقی مشروعیت پیدا می کنند؛ ولی بعید است که چنین چیزی در چنین حدی پیش بیاید.

بررسی شرط مشروعیت عمل شخصیت حقوقی بر اساس دلیل قاعده لایضیع حق امرؤ مسلم

اگر دلیل مشروعیت شخصیت حقوقی قاعده لایضیع حق امرؤ مسلم باشد که حق مسلمان نباید ضایع شود و گفته شود که اگر شخصیت های حقوقی مثل بانک ها به قدری ریشه دوانده اند که در صورت مشروع نبودن آنها حق بسیاری از مسلمان ها و مردم پایمال می شود اگرچه به اختلال نظام نمی رسد اما حق مردم ضایع می شود {زیرا} اینکه پولی که از بانکها دریافت می کنند مالک نمی شوند و بانکها شخصیت حقوقی ندارند و تمام معاملات با آنها به هم می خورد و قاعده لایضیع حق امرؤ مسلم تطبیق می شود با فرض اینکه پذیرفته شود^۱ آیا این می تواند شخصیت های حقوقی که تمام اعمال آنها نامشروع است را تصحیح کند؟ گفته می شود بسیاری از مردم با این شرکتی که شراب فروشی می کرده است معامله کردند و جنس داده و جنس خریده اند و پول داده و گرفته اند اگر این شخصیت حقوقی نامشروع باشد حقوق کسانی که با چنین شرکتی معامله کرده اند پایمال می شود.

در جواب از این بیان گفته می شود حتی اگر معامله مشروعی را با این شرکت داشته اند مثل اینکه خانه ای رافروخته اند به این شرکت نامشروع که دفتر آن شرکت باشد این شرکت مکانی را می خواهد و ساختمانی را از مومنی اجاره کرده اند، اگر این معامله و این اجاره باطل باشد مال مومن تضییع شده است در جواب گفته می شود:

اولاً: خود شخص اقدام کرده است و می دانسته است که این شخصیت حقوقی نامشروع است و معامله کرده است

^۱ {در مباحث گذشته} در این بیان نیز مناقشه شد که دلیل بودن آنها تمام نیست



ثانیا: شخص در این فرض دچار خسارت نمی شود زیرا کسانی که از آن ساختمان استفاده می کنند ضامن هستند و باید اجره المثل {استفاده از آن مکان} داده شود اگرچه {معامله نسبت به} اجره المسمی باطل است اما «ما یضمن بصحیه یضمن بفاسده»

بنابراین حتی اگر معامله فاسد باشد، تضییع حقوق مردم لازم نمی آید و بر فرض هم که لازم بیاید خود آنها اقدام کردند و با این شرکت وارد معامله شده اند از این رو این دلیل نیز نمی تواند مشروعیت شخصیت حقوقی که تمام اعمال آن نامشروع است را تصحیح نماید.

بله اگر این شخصیت حقوقی نامشروع به حدی در مملکت ریشه دوانده باشد که اگر لغو و باطل شود موجب اختلال نظام شود به بحث قبلی بر می گردد که مسئله تراحم صورت می گیرد و شود میان بطلان معاملات این شخصیت و اختلال نظام مملکت باید ملاک قوی تر را مقدم کرد و تشخیص آن با ریس مملکت و با ولی فقیه است اگر دلیل بر مشروعیت شخصیت حقوقی سیره عقلا باشد در جلسه آتی مورد بررسی قرار می گیرد.